

سهروردی؛ زنده‌کننده حکمت ایران باستان

عبدالرفیع حقیقت

روز هشتم مرداد را به نام «سهروردی» نام‌گذاری کردند و برای آن‌که گفته باشند کاری کرده‌ایم، مراسمی سردستی با عنوان «همایش سهروردی پژوهان ایران» در یک بعدازظهر در وزارت ارشاد برگزار کردند که محدودیت‌های آن اعتراض خیلی‌ها را برانگیخت.

«سهروردی» در احیای اندیشه ایرانی و فلسفه مشرق (فلسفه ایران باستان) همان جایگاهی را دارد که فردوسی با خلق شاهنامه در زمینه زنده کردن میراث فرهنگی و تاریخی ایران به آن جایگاه رسیده است. لذا چنین برخورد سهل‌انگارانه‌ای با مقام این ستاره فلسفه و عرفان ایران نوعی وهن نسبت به جایگاه والای او محسوب می‌شود.

در مقاله فشرده زیر گوشه‌هایی از شخصیت بی‌نظیر سهروردی و کار مشترک او در احیای اندیشه ایرانی شرح داده شده است.

●●●

ابوالفتح یا ابوالفتح شهاب‌الدین یحیی پسر حبش پسر امیرک سهروردی^(۱) معروف به شیخ اشراق یا شیخ شهید، فیلسوف و عارف بزرگ و نامی ایران در قرن ششم هجری از شهیدان قلم و اندیشه است. وی در سال ۵۴۵ هجری در دهکده

سهرورد از توابع زنجان به دنیا آمد، تحصیلات مقدماتی را در مراغه نزد مجدالدین جیلی به پایان رسانید، پس از آن به اصفهان رفت که در آن زمان مهم‌ترین مرکز علمی ایران بود. وی تحصیلات صوری خود را نزد ظهیرالدین قاری به پایان آورد و فلسفه ابن‌سینا را که در کمال شهرت بود آموخت. در اینجا یکی از همدرسانش فخرالدین رازی بود که بعدها از مخالفان سرسخت فلسفه شد.

سهروردی پس از پایان تحصیلات رسمی، به سفر در داخل ایران پرداخت و از بسیاری مشایخ تصوف دیدن کرد و بسیار مجذوب آنان شد، در واقع در همین دوره بود که به راه عرفان افتاد و دوره‌های درازی را به اعتکاف و عبادت و تأمل گذراند. سفرهای وی رفته‌رفته گسترده‌تر شد و به آناتولی و شامات نیز رسید و منظره‌های شام او را بسیار مجذوب خود کرد. در یکی از سفرها از دمشق به حلب رفت و در آن‌جا با ملک ظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی فرمانروای مصر و سوریه ملاقات کرد. ملک ظاهر که محبت شدیدی نسبت به صوفیان و دانشمندان داشت مجذوب سهروردی شد و از وی خواست که در دربار وی در حلب ماندگار شود.

سهروردی که عشق شدیدی نسبت به منظره‌های آن دیار داشت پیشنهاد ملک ظاهر را

شادمانه پذیرفت و در دربار او ماند. ولی سخن گفتن بی‌پرده و بی‌احتیاط بودن وی در بیان معتقدات باطنی در برابر هرگونه از مستمعان، و زیرکی و هوشمندی فراوان وی که سبب می‌شد با هرکس از در گفتگو و مصاحبه و محاجه در آید، و از طرفی استادی وی در فلسفه و عرفان از عواملی بود که دشمنان فراوانی، به ویژه در میان عالمان قشری برای سهروردی فراهم آورد. عاقبت به دستاویز آن‌که وی سختانی برخلاف اصول دین اسلام می‌گوید، از ملک ظاهر خواستند که او را به قتل برساند، و چون او از اجابت خواسته ایشان خودداری کرد، آن گروه از فقیهان شهر از خود صلاحی‌الدین ایوبی قهرمان جنگ‌های صلیبی دادخواهی کردند. صلاح‌الدین که تازه سوریه را از دست صلیبیان بیرون آورده بود و برای حفظ اعتبار خود به تأیید علمای دین احتیاج داشت، با درخواست ایشان موافقت کرد. به این ترتیب ملک ظاهر حاکم حلب زیر فشار قرار گرفت و ناگزیر سهروردی را در سال ۵۸۷ هجری^(۲) به زندان افکند. این فیلسوف بزرگ و نام‌آور ایرانی در زندان ملک ظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی در حلب در جوانی یعنی ۳۶ یا ۳۸ سالگی از ادامه زندگی محروم شد.

به هر حال علت مستقیم مرگ این نابغه کم‌نظیر

مدرسه راهنمایی دخترانه نور ایمان

غیرانتفاعی
تاسیس ۱۳۷۳

- قبولی ۱۰۰ درصد دانش آموزان
- احراز رتبه اول در مسابقات علمی منطقه، المپیاد ریاضی

خیابان ستارخان، پشت‌برق آستوم، خیابان سازمان آب، مقابل مدرسه جهانی نسب، خیابان اروند، قطعه ۲۴۹۸
تلفن: ۸۲۰۸۲۸۵

ایرانی که به فرهنگ اصیل آریایی عشق و علاقه وافر داشت روشن نیست، وی با وجود کمی عمر، پنجاه کتاب به فارسی و عربی نوشت که بیشتر آنها بدست ما رسیده است. سرنوشت او چنین بود که در جوانی به همان سرنوشتی دچار شود که سلف صوفی و مقتدای مشهور وی حسین بن منصور حلاج در آغاز قرن چهارم هجری دچار شده بود. این موضوع نیز قابل ذکر است که سهروردی در جوانی مجذوب حسین بن منصور حلاج شده و بسیاری از اقوال او را در آثار خود آورده است. نوشته‌های وی سبک جذابی دارد و از لحاظ ادبی ارجمند است، و آنچه به فارسی است از شاهکارهای نثر این زبان به شمار می‌رود که بعدها سرمشق نثرنویسی داستانی و فلسفی شده است. نوشته‌های شیخ اشراق از چند نوع است و می‌توان آنها را به پنج دسته تقسیم کرد:

۱- چهار کتاب بزرگ تعلیمی و نظری، همه به زبان عربی که در آنها ابتدا از فلسفه مشایی به آن صورت که توسط سهروردی تفسیر شده و تغییر شکل یافته بحث می‌شود، و سپس بر پایه همین فلسفه، حکمت اشراقی مورد تحقیق قرار می‌گیرد. این چهار کتاب عبارت است از: تلویحات، مقاومات، مطارحات که در هر سه، از تغییراتی که به فلسفه ارسطویی داده شده بحث می‌شود، و بالاخره شاهکار سهروردی حکمت‌الاشراق که مختص به بیان عقاید اشراقی است.

۲- رساله‌های کوتاه‌تری به فارسی و عربی که در آنها مواد چهار کتاب سابق به زبانی ساده‌تر و به صورت خلاصه توضیح شده است، از این جمله است: هیاکل‌النور، الالواح‌العمادیة (اهداء شده به عمادالدین) که هر دو هم به عربی و هم به فارسی نگاشته شده، پرتوانه، فسی اعتقادالحکماء، اللمحاحات، یزدان شناخت، و بستان‌القلوب. این دو کتاب اخیر را به عین‌الفضاء همدانی و سیدشرف جرجانی نیز نسبت داده‌اند، و احتمال بیشتر آن است که از خود سهروردی باشد.

۳- حکایت‌های رمسی و اسراری یا داستان‌هایی که در آنها از سفر نفس در مراتب وجود و رسیدن به رستگاری و اشراق سخن رفته است. این رساله‌ها همه به فارسی است، ولی بعضی از آنها ترجمه عربی نیز دارد. از این جمله است: عقل سرخ، آواز پرجبرئیل، الفریة الفریة، لغت

موران، رسالة فی حالة الطفولة، روزی با جماعت صوفیان، رسالة فی المعراج، و صغیر سیمرغ.

در توجیه به مذهب زرتشتی، سهروردی بیشتر به جنبه رمزی نور و ظلمت و فرشته‌شناسی نظر داشته و بسیاری از اصطلاحات خود را از همانجا گرفته است

۴- تسحریرها و ترجمه‌ها و شرح‌ها و تفسیرهایی که بر کتاب‌های فلسفی قدیم‌تر و بر قرآن کریم و حدیث نوشته، مانند: ترجمه فارسی رسالة‌الطیر ابن سینا، شرحی بر اشارات او، تألیف رسالة فی حقیقة‌العشق که مبتنی بر رسالة فی‌العشق ابن سیناست، و تفسیرهایی بر چند سوره از قرآن و بعضی از احادیث.

۵- دعاها و مناجات‌نامه‌هایی به زبان عربی که سهروردی آنها را الواردات و التقدسیات نامیده است.

همین مجموعه آثار و شرح‌هایی که در طول مدت هفت قرن بر آنها نوشته شده و منبع اطلاع از عقاید مکتب اشراقی را می‌سازد، گنجینه‌ای از حکمت است که در آن رموزی از میراث‌های متعدد زرتشتی و فیثاغورسی و افلاطونی و هرمسی به رموز و تمثیلات اسلامی افزوده شده، چه سهروردی از منابع مختلف کسب فیض می‌کرده است. وی در این باره هیچ تردید نمی‌کرد که هرچه را ملازم و متناسب با نظر کلی خویش بیاید، از هر جا که باشد بپذیرد و در نظریه خویش وارد کند، ولی جهان وی نیز مانند جهان ابن عربی، جهانی اسلامی است که بر افق آن بعضی از تمثیلات و رموز پیش از اسلام دیده می‌شود، همان‌گونه که کلیسای جهانی که دانته تشریح کرده است نیز کلیسای مسیحی است که تزئین‌هایی اسلامی و اسکندرانی بر آن

قابل مشاهده است. (۳)

شمس‌الدین محمد بن محمود اشراقی شهرزوری در کتاب تاریخ‌الحکمای خود موسوم به «نزهة‌الارواح و روضة‌الافراح» تاریخچه زندگانی و شرح حال و خصائل اخلاقی و مقام روحانی و فلسفی استاد خود شیخ شهاب‌الدین سهروردی را به تفصیل ذکر کرده و فهرستی از کتاب‌ها و رساله‌های فارسی و عربی و دیگر آثار و سخنان منظوم و منثور او را آورده است. شهرزوری در حدود چهل و چهار کتاب و رساله پارسی و عربی از آثار سهروردی را در فهرست خود یاد کرده است. جز اشعار متفرق و قصیده‌ها و نامه‌ها و سخنان منظوم و منثور پارسی و عربی او که از شمار مذکور بیرون است. (۴)

زنده‌کننده حکمت ایران باستان

اکنون بنا به آنچه نوشته شد می‌توان اهمیت آثار شهاب‌الدین یحیی سهروردی فیلسوف نامی ایران را که به نام شیخ اشراق معروف است با مقیاسی صحیح بررسی کرد. اهمیت آثار او در نقشه‌ای خیالی در نقطه انشعاب طرق فکری و تقاطع راه‌های اندیشه قرار دارد. سهروردی درست هفت سال قبل از این رشد این جهان را بدرود گفت. پس، از طرفی در همان وقت‌ها در اسلام باختری افکار (مکتب مشایی عربی) در آثار ابن رشد به طوری اوج گرفته بود که مورخان فلسفه، به علت عدم تمیز بین فلسفه مشایی ابن رشد با فلسفه عام مدت‌های مدید چنین می‌پنداشتند که روزگار فلسفه در اسلام به پایان رسیده است، اما از طرف دیگر در خاور، منجمه در ایران، آثار سهروردی راهی نو گشود که متفکران و روحانیان بی‌شمار در آن راه هنوز هم به سیر فکری ادامه می‌دهند.

برای این که مقصود از آثار شهاب‌الدین یحیی سهروردی در بادی نظر فهمیده شود باید به مفهوم وجه تسمیه کتاب اساسی و مهم او یعنی «حکمت‌الاشراق» توجه کرد که به منظور احیای خرد و حکمت ایران قدیم بوده است. چهره‌های معروفی که بر این آیین فلسفی حاکمند چهره هرمس و افلاطون و زرتشت است. پس در آن روزگار، از یک طرف خرد هرمسی در این اصول وجود داشت (قبلاً ابن وحشیه به روایتی استاد کرده است که اشراقیون را به منزله طبقه‌ای از

کاهنان نام برده است که نژاد از خواهر هرمس می‌برده‌اند) از طرف دیگر اقترا ن بین افلاطون و زرتشت که در غرب به هنگام طلوع رنسانس عقیده و تصور ژمیست پلتون فیلسوف بیزانسی بود وجه مشخص فلسفه ایرانی در قرن ششم هجری محسوب می‌شد. چنین است مفهوم (مشرق) و مفهوم (حکمت اشراق) که باید منطوق آن را که به خصوص منسوب به سهروردی است مشخص کرد. سهروردی به تقاهم و اتفاق نظری که درباره خرد و حکمت با ابن سینا داشت؛ به طور کامل واقف بود. او (دقاتری) را که معروف بود (منطق اشراقیون) را محفوظ داشته است، می‌شناخت. و نیز از قطعه‌هایی که از (کتاب الاصفانف) باقی مانده بود اطلاع داشت. به علاوه مفهوم مشرق انسان که در داستان حی بن یقظان نوشته ابن سینا انعکاس داشت، همان مفهوم بود که او از این کلمه اراده می‌کرد. او چنان به خوبی از مفهوم مشرق در اصطلاح ابن سینا آگاه بود که در تنظیم داستان‌های مثالی که به منظور تعلیم‌های روحانی به متابعت از ابن سینا تعقیب می‌کرده، داستان ابن سینا را مورد تمجید قرار داده است، اما تمجید و اشاره او به این منظور بوده است تا نشان بدهد که داستان (قصه الغریبة القریبة) او، از جایی آغاز شده است که قصه ابن سینا در آنجا پایان یافته، اگرچه اشاره‌های ابن سینا در کتاب مزبور به نحوی است که گویی مطلب را به پایان رسانیده است. آنچه او را در قصه مثالی پاسخگو نبود با آنچه در قطعه‌های تعلیمی تدریسی ناخرسند می‌ساخت، منطبق بود. به عقیده سهروردی ابن سینا طرح (فلسفه اشراقی) را ریخت، اما بنا به دلیل قاطع، طرح او با عدم توفیق روبه‌رو شد، بنابراین، شیخ اشراق کسی را که بخواهد به حکمت اشراق

آشنا شود به مطالعه کتاب خویش دعوت می‌کند، اما دلیل سهروردی در بیان این‌که ابن سینا نتوانست طرح (فلسفه اشراق) را به ثمر برساند این بود که ابن سینا به اصل و (اساس مشرقی) اصلی که صفت اشراق را محقق می‌گرداند وقوف نداشت. ابن سینا این اصل را که حکمت الهی به شمار می‌رفت و به حکیمان ایران باستان یعنی خسروانیان، تجلی کرده بود نمی‌شناخت. سهروردی در این باره چنین نوشته است:

«در ایران باستان امتی بود که از طرف خداوند اداره می‌گردید، به وسیله خداوند بود که حکیمان بلند مرتبه‌ای که با مجوسان به کلی تفاوت داشتند، راهنمایی می‌شدند. من اصول عالی عقاید آنان را که اصل نمود بود و تجربه افلاطون و اسلافش نیز آن را به مرحله شهود رسانیده بود^(۵) در کتاب خود موسوم به (حکمت‌الاشراق) احیا کرده‌ام و در این کار هیچ‌کس بر من پیشی نگرفته است.»

«اخلاف روحانی شهاب‌الدین یحیی سهروردی نیز سخنان او را گواهی کرده‌اند، ملاصدرا شیرازی از سهروردی به عنوان (رییس مکتب مشرقیون) احیاءکننده اصول فلسفی عقاید حکیمان ایران در مورد منشاء نور و ظلمت، یاد کرده است. این مشرقیون را به عنوان فیلسوفانی که افلاطون رییس آنان است توصیف کرده است. ابوالقاسم کازرونی (متوفی ۱۰۱۴ هجری) چنین می‌گوید:

«همان‌طور که فارابی فلسفه مشائیان را تازه گردانید و به این علت شایسته آن است که معلم ثانی خوانده شود، همچنان سهروردی فلسفه اشراقیین را طی چند کتاب و رساله، احیا و

تجدید کرد.»

بدین ترتیب دیری نگذشت که بین اشراقیان و مشائیان اختلاف پدید آمد، پس اصطلاح (افلاطونیان ایران) این مکتب را که یکی از مشخصاتش تفسیر (مثل افلاطونی) به وسیله اصطلاح فرشته‌شناسی زرتشتی است با بهترین وجهی تعریف و مشخص می‌کند.^(۶)

هانری کورین به اظهار نظر خود درباره فلسفه اشراق چنین می‌افزاید:

این (فر و شکوه بامدادی فلسفه اشراق) ما را به لمعان اصلی که سرچشمه آن است، راه می‌نماید و سهروردی بر آن است که بر او شهودی دست دهد تا در برابر او از منبع اشراق حقیقی پرده براندازد. ایسن (نور جلال) است که اوستا آن را خورته (فارسی آن خره یا در شکل تلفظ پارسی، فر و فزه می‌باشد) نام برده است. عمل آن لمعه جلال در عقیده مزدایی از نظر جهان‌شناسی و درک فلسفی اصل آفرینش است. آن نور، جلال پرلمعان موجودات نور می‌باشد، نیز نیرویی است که وجود هر موجود و نائره حیاتی هر موجود، و (ملک شخصی) هر موجود و سرانجام او را به هم پیوند و انسجام می‌دهد. نزد سهروردی این مفهوم مانند تشمع جاودانی (نورالانوار) نمودار شده است، قدرت قاهره آن، بر مجموعه (موجودات نور) که از او صادر شده‌اند اشراق می‌کند، و جاودانه بر آنها (تسلط اشراقی) دارد. به طور قطع مفهوم همین قدرت قاهره و این (پیروزی) است که سهروردی آن را انوار قاهره نامیده است، یعنی انوار (پیروز) انوار مسلط و ملکوتی (انوار میکاییلی).^(۷)

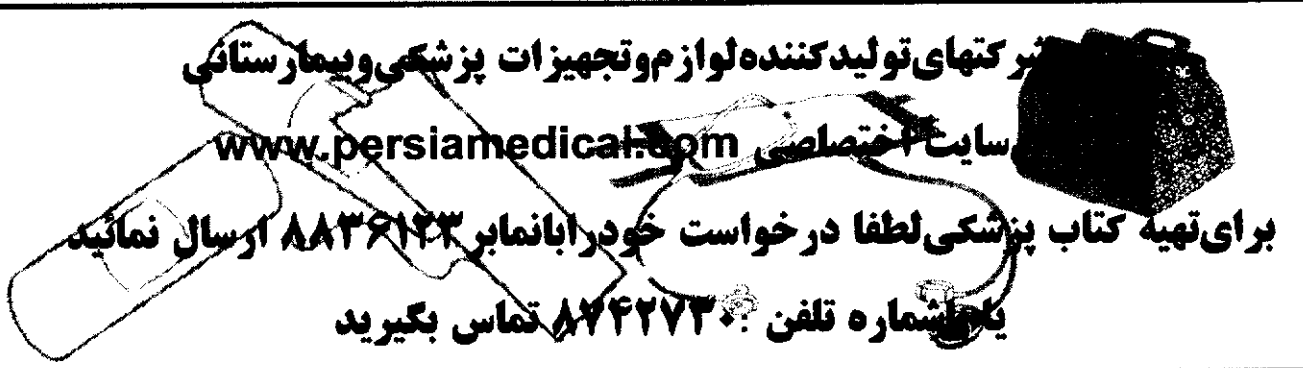
موجود نور که نخستین ملک مقرب است از پیروزی نورالانوار منبث شده و شیخ ما آن را با نام

بر کتای تولیدکننده لوازم و تجهیزات پزشکی و بیمارستانی

سایت اختصاصی www.persiamedical.com

برای تهیه کتاب پزشکی لطفا در خواست خود را بنامبر ۸۸۳۶۱۲۳ ارسال نمایید

یا شماره تلفن ۰۲۱ ۸۴۴۲۷۳ تماس بگیرید



زرتشتی آن، بهمن (و هومنه، نخستین امهرسپندان، یا ملک نخستین از ملایک مقرب زرتشتیان) موسوم کرده است. رابطه‌ای که جاودانه بین نورالانوار و صادر اول به ظهور می‌پیوندد عبارتست از رابطه مثالی و اصلی نخستین معشوق و نخستین عاشق. این رابطه در تمام مراتب و تطورات وجود به نحوه مثال بیان می‌شود و بر همه موجودات با دو کیفیت مزدوج فرمانگذار است. این رابطه به عنوان قطبی قهر و محبت بیان می‌شود، یا به عنوان دو قطبی بودن اشراق و تفکر، یا استغناء و فقر و نظایر آن تجسم می‌یابد. در این مفهوم به قدری (حدود و مراتب وجودی) معقول وجود دارد که چون هر یک با دیگری ترکیب گردد از فضای مقام (دو حدی یا دو بعدی) واجب و ممکن که نظریه سلسله مراتب عقول نزد ابن سیناست تجاوز می‌کند، و اقامیم نور که با انعکاس و با شمشعه پرتو خود هریک دیگری را ایجاد می‌نماید، غیرقابل شمارش می‌گردد. و رای آسمان ثوابت که عقیده هیأت مشایبان یا هیأت بظلمیوسی است جهان‌های حیرت آور و شماره پذیر استنباط می‌گردد. (۸)

علامه محمد اقبال لاهوری درباره فلسفه اشراق و شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی می‌نویسد: «اردمان Erdmann گفته است که فلسفه اسلامی پس از فارابی و ابن سینا روبه انحطاط رفته و از این رو موجد شک‌گرایی شده است. ولی اردمان نسبت به این نکته غفلت ورزیده است که مسلمانان با نقد فلسفی خود از یک سو فلسفه یونانی را رد، و انگارگرایی اشعری را ابداع کردند و از سوی دیگر به بازسازی فلسفه پرداختند. فلسفه یونانی با ظهور نظامی کاملاً ایرانی به ناتوانی گرایید، و در مقابل فشار اشعریان و سایر جزم‌اندیشان اسلامی فرود افتاد. به برکت رهایی فکری مسلمانان، شهاب‌الدین یحیی سهروردی (شهید در ۵۸۷ هجری) پدید آمد و آهنگ ساختن فلسفه‌ای نو کرد. شهاب‌الدین یکسره از مفاهیم دیرینه چشم‌پوشید ولی به اقتضای فکر اصیل ایرانی خود علی‌رغم تهدیدات منتقدان تنگ‌نظر به استقلال اندیشید، در فلسفه او سنن فکری ایران باستان که اندکی در آثار محمد زکریای رازی و ابوحامد غزالی و اسماعیلیان جلوه گر شده بود، با افکار حکیمان و الهیات اسلامی هم‌ساز گردید.

آثار سهروردی، در نقشه‌های خیالی، در طرق فکری و تقاطع راه‌های اندیشه قرار دارد

شهاب‌الدین یحیی سهروردی که بعد به (شیخ اشراق مقتول) شهرت یافت نزد مجدالدین جیلی، استاد فخرالدین رازی درس خواند و هنوز در بچوچه شهاب بود که سرآمد همه حکیمان عالم اسلام شد، ملک ظاهر، پسر سلطان صلاح‌الدین ایوبی که با ستایشی عظیم بدو می‌نگریست، او را نزد خود به حلب خواند. فیلسوف جوان در حلب عقاید مستقل خود را باز نمود. جزم‌اندیشان خون‌آشام که در همه اقالیم و اعصار برای پوشاندن ناتوانی فکری خود به زور توسل جسته‌اند بر او رشک بردند و به سلطان صلاح‌الدین نوشتند که تعالیم سهروردی اسلام را به خطر می‌اندازد و سرکوبی آن لازم است، سلطان خواست آنان برآورد، پس فیلسوف جوان ایرانی در سال سی و ششم عمر، با آرامش به مرگ تن در داد. مرگی که او را در زمره شهیدان حقیقت‌دو آورد و بدو نامی جاوید بخشید. امروز آن مردم‌کشان و بسا مردم‌کشان دیگر مرده و پوسیده‌اند، ولی فلسفه‌ای که بهای جانی تمام شد همچنان زنده است و انبوه حقیقت‌جویان را به سوی خود می‌کشد. (۹)

ارتباط فلسفه اشراق با تصوف

شجره‌نامه یا سلسله روحانی که شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی برای سیر اندیشه حکمت ایران باستان در دوران بعد از اسلام در ایران ذکر کرده بسیار پرمعنی و عمیق و بلیغ است. به عقیده او، از طرفی (خمیرمایه جاوید) از حکیمان باستان یونان (حکیمان قبل از سقراط، فیثاغوریان، افلاطونیان) به صوفیانی چون ذوالنون

مصری و سهل تستری رسیده، و از طرف دیگر (مایه) حکمت ایران باستان از طریق صوفیانی مانند ابویزید بسطامی و حلاج و ابوالحسن خرقانی منتقل گردیده و این دو جریان حکمت و خرد، در تصوف اشراق به هم پیوسته است. بی‌شک این مسأله (تاریخی) است که از طریق معرفت وجدانی صورت بحث و تفکر یافته و طبقه‌بندی شده و فصیح‌ترین آن است. این تاریخ تأیید می‌کند که از آن پس دیگر در مرحله اعلای روحانیت اسلام فلسفه و تصوف را نمی‌توان از یکدیگر جدا دانست، در این مرحله، ولو به نحوی از انحاء یا (طریقتی) ارتباطی موجود است. از همین نکته بر ما معلوم می‌شود که سهروردی در اسلام هم مصلح است هم در عین حال خلاق، اگر چنین ادعا شود که می‌توان اسلام را به دینی تشریحی و تقنینی و ظاهری محدود کرد. مساعی سهروردی (شورش و عصیان) محسوب می‌گردد. بعضی از مورخان سهروردی و اسماعیلیان و سایر عارفان شیعی، هم چنین ابن عربی و مکتب او را از همین نظرگاه نگریسته‌اند. در مقابل، اگر اسلام کامل، اسلام روحانی باشد «اسلامی که بر شریعت و طریقت و حقیقت مشتمل باشد» آنگاه دیده می‌شود که مساعی سودبخش سهروردی در قله روحانیت اسلام قرار دارد و از آن روحانیت حیات و نیرو گرفته است. این معنای روحانی وحی قرآنی است که منزلت نبوی و حکمت سابقین را به عنوان تجلی دادن معانی مکتوم آنها بیان می‌کند. توضیح این مطلب نیز لازم است که در اسلام واکنش شیعه و سنی نسبت به فلسفه تفاوت داشته است. در جهان تسنن، پس از برافتادن مکتب مشایی، فلسفه تقریباً از میان رفت و در مدارس تنها منطق تدریس می‌شد، علاوه بر این عقاید عرفانی نیرو گرفت و حتی جزئی از برنامه مدارس دینی شد. در محافل تشیع وضع به طور کامل شکل دیگری داشت. مکتب سهروردی از یک طرف با فلسفه ابن سینا و از طرف دیگر با نظریه‌های عرفانی ابن عربی در هم آمیخت و این مجموعه به قالب تشیع ریخته شد، و در واقع صورت برزخی میان فلسفه و عرفان خالص پیدا کرد. به این دلیل است که هر مورخی که زندگی عقلی ایران و سرزمین‌هایی را که فرهنگ ایرانی در آنها مؤثر افتاد (مثلاً هند که در آنجا عقاید اشراقی حتی در

میان اهل سنت نیز رواج پیدا کرد) مورد مطالعه قرار دهد، به این نتیجه خواهد رسید که فلسفه اسلامی به معنی واقعی آن با ابن سینا پایان نپذیرفت، بلکه پس از مرگ وی که تعلیمات سهروردی به انتشار در سرزمین‌های شرقی اسلام شروع کرد، از نوبه راه جدیدی افتاد.

شاهکار سهروردی

در میان همه آثار و تألیف‌های شهاب‌الدین یحیی سهروردی کتاب «حکمت‌الاشراق» بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اثر وی محسوب می‌شود. این کتاب در حد خود یک شاهکار بی‌نظیر و بی‌مانند فکری به شمار می‌رود. زیرا او زبده و نخبه اصول و مسایل حکمت اشراقیان، فلسفه پارسیان را با ذکر منابع، گرد آورده است. (۱۰)

حکمت شرقیان یعنی فلسفه عالی پارسیان، در دوران بعد از اسلام مدت شش قرن در اثر توجه زیاد بیشتر عالمان اسلامی به فرهنگ سامی در بوته فراموشی و در سرآشوب تباهی و نابودی افتاده بود. سهروردی با گرد آوردن آن در این کتاب زندگی نوین به آن بخشید و روحی تازه در تاریخ فلسفه اسلامی دمید. فلسفه پارسیان یا حکمت شرقیان فصلی از فرهنگ خالص ملی ایران است و نتیجه و ثمر ارزنده فکری آن از روح و اندیشه و خرد ایرانیان اندیشمند ریشه گرفته و در تاریخ بشری جلوه کرده و همواره بالیده است. از این روی وجود این فلسفه با زندگی و مرگ ملیت ایرانی همراه و همگان می‌باشد. کتاب حکمت‌الاشراق یگانه کتاب مفصل در فلسفه اشراقی است و باید آن را «التعلیم‌الاول» نامید.

سهروردی خود در مورد وجه تسمیه کتاب حکمت‌الاشراق می‌نویسد: به دو علت آن را

حکمت‌الاشراق گفته‌ام:

نخست آن‌که این نوع از فلسفه بر پایه و بر شالوده اشراقات نفسانی بنیاد گردیده است. پس حکمت اشراقی است.

دوم آن‌که این مکتب فلسفی از آن شرقیان یعنی: پارسیان می‌باشد یا به سخن دیگر این مکتب فلسفی از آن حکما و فیلسوفان سرزمین اشراق شمس و کشور دمیدن خورشید می‌باشد یعنی فلسفه شرقیان.

در روزگار باستان مردم یونان وقتی به طور مطلق می‌گفتند، شرقیان، مقصودشان، پارسیان بوده است. بنابراین حکمت شرقیان یعنی حکمت پارسیان. به طوری که می‌دانیم دست تطاول و ستم حوادث روزگار در قرن هفتم میلادی آثار مکتب فلسفه پارسیان و حکمت اشراقیان را تباه کرد، و آنچه که از طوفان حوادث رسته بود، در گوشه و کنار این مملکت پراکنده شد و بی‌استفاده در زیرزمین‌ها و سرداب‌های منازل به صورت ورق‌های درهم ریخته باقی ماند و تنها به اعتبار قدمت و یادگار و یادبود نیاکان از آنها نگاهداری می‌شد، و در سیر مدت ششصد سال از آن همه آثار فکری و نبوغ بشری فقط گاه به صورت بارقه‌ی تمثیلی و کلمات و گفتار تشبیهی و رمزی و کنایه‌ای از زبان چند تن از عارفان بزرگ و نادرالوجود دوران گذشته همچون سلطان‌العارفین بایزید بسطامی در قرن سوم هجری و شیخ ابوالحسن خرقانی در اواخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری شنیده شد. تا این‌که در نیمه دوم قرن ششم هجری از سرزمین آذربایدگان یعنی از شهرک سهرورد از توابع زنجان (زنگان) جوانی هوشمند و نابه‌ای جستجوگر و دانش‌گستر و بی‌باک پرده از رخ این مکتب فلسفی ملی ایران بسرگرفت، آن را از نو زنده کرد و با تلفیق به اعتقادات اسلامی روحی تازه در آن دمید.

از حکمت اشراق یا فلسفه ایرانیان در قرن‌های نخستین اسلامی تا زمان سهروردی نام و نشانی نبود، جز برخی مسایل بسیار کم‌رنگ که در کتاب‌های مشایبان به ویژه در کتاب‌های ابوعلی سینا (آن هم در آثار آخر عمر او و به صورت غیرکامل) می‌توان دید، به طور پراکنده وجود داشت.

مقایسه فردوسی و سهروردی

آنچه مسلم است با در نظر گرفتن اوضاع اجتماعی و شرایط فکری و سیاسی سرزمین ایران در قرن‌های نخستین اسلامی، حکیم ابوالقاسم فردوسی بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ملی ایران ضمن به منظر درآوردن شاهنامه به زبان فارسی دری در اواخر قرن چهارم هجری، جهت‌های پهلوانی و زورآزمایی و مبارزه اجداد و نیاکان ایرانیان و خلق و خوی و خصال نیک جواتمردی و رادمندی آنان را زنده کرد.

شیخ شهید شهاب‌الدین یحیی سهروردی نیز در نیمه دوم قرن ششم هجری با توجه به زمینه‌های قبلی در این باره و بررسی اوضاع اجتماعی و محیط افکار و آثار بزرگان قبل از خود، چون احساسات مشابهی در باب وطن‌پرستی یا فردوسی داشت پس از تحصیل و مطالعه و سیر و سیاحت بسیار متوجه شد به جای فلسفه بسیار عالی و پراهمیت و ذوق‌انگیز ایران باستان فلسفه خشک و بی‌روح منشاء در کشورهای اسلامی آن زمان که ایران نیز در زمره سیاره‌های فکری آن محسوب می‌شد، پایه گرفته و قرن‌ها بیهوده پیرامون جنبه‌های مختلف آن بحث و جدل شده است، از همه مهم‌تر وقتی آگاهی یافت که بیشتر پيروان صاحب‌نام و بزرگ این فلسفه بی‌روح از هم‌میهنان او یعنی ایرانیان

در هر نقطه‌ای از ایران و جهان

قبل از چاپ مجله **گزارش**

خلاصه‌ای از آن را بر روی سایت اختصاصی

WWW.GOZARESH.COM

ببینید.

بوده‌اند، بسیار افسوس خورد و از همان لحظه آگاهی بر این امر، تصمیم جدی خود را درباره احیای فلسفه ایران باستان گرفت و به قول خود وی به (نورالانوار) سوگند یاد کرد که در این راه پر معنای نورانی بدون هیچ‌گونه بیم و هراس تا سرحد مرگ پیش رود.

همانطور که در ورق‌های پیش در این تألیف نوشته شده خوشبختانه این رادمرد وطن‌پرست ایرانی با توجه به وسعت آگاهی خود از مبانی فلسفه ایران باستان با کوشش و جدیتی کامل و چشم‌گیر در راه احیای آن کوشید و سرانجام با این که جان خود را بر سر آرمان مقدس ملی گذارد، اثری جاوید و فناپذیر به نام (حکمت‌الاشراق) به وجود آورد که بنیان و مرجع بزرگ و بی‌همتای فلسفه متحول و متحرک اشراق‌گردید که در حقیقت آن را باید فلسفه ایرانیان در دوران اسلامی نامید.

بدین ترتیب روشن می‌شود که فردوسی و شیخ اشراق هر دو در صدد بیدار کردن حس ملیت ایرانی و روشن ساختن جلوه و جلال اصالت فرهنگی ایران بوده‌اند، و هر یک از طریق فن و تخصص خود در راه احیای تاریخ و فرهنگ ایران کوشیده‌اند و سرانجام به قله رفیع توفیق و اقتدار ملی نایل شده‌اند.

توضیح این مطلب نیز لازم است که مأخذ مهم فردوسی در ایجاد شاهنامه فارسی، خداینامه‌ها و مأخذ مهم سهروردی در ایجاد مکتب فلسفه اشراق اوستا و دیگر رساله‌هایی بوده که بعدها از میان رفته است.

منابع حکمت اشراق

منابعی که سهروردی از آنها عناصری را بیرون آورد و حکمت اشراقی خویش را ترکیب کرد، مقدم بر همه آثار صوفیان ایرانی، به ویژه نوشته‌های حلاج و غزالی است که مشکوٰۃ‌الانوار غزالی تأثیر مستقیمی بر ارتباط میان نور و امام بدان‌گونه که سهروردی فهم کرده، داشته است. منبع دیگر، فلسفه مشائی اسلامی و به ویژه فلسفه ابن‌سیناست^(۱۱) که سهروردی برخی از آنها را مورد انتقاد قرار داده، ولی آن را برای فهم مبانی اشراق ضروری دانسته است. از منابع پیش از اسلام از مکتب‌های قیثاغورسی و افلاطونی و نیز هرمسی به آن صورت که در اسکندریه وجود داشت، و بعدها توسط صابین حران محفوظ ماند و انتشار یافت (زیرا آنان آثار هرمسی را همچون کتاب

آسمانی خود تصور می‌کردند). کمال استفاده را کرده است. در ماورای این منابع یونانی و (مدیترانه‌ای) سهروردی به حکمت ایرانیان قدیم توجه کرد که خود در صدد زنده کردن آنها بود و حکیمان ایشان را وارث مستقیم حکمتی دانست که از طریق وحی به ادریس نبی یا اخنوخ (به عبری انوخ) پیغمبر پیش از طوفان نازل شده، و دانشمندان مسلمان او را به هرمس یکی می‌شمردند. در توجه به مذهب زرتشتی، سهروردی بیشتر به جنبه رمزی نور و ظلمت و فرشته‌شناسی نظر داشته و بسیاری از اصطلاحات خود را از همانجا گرفته است. ولی سهروردی به خوبی نشان داده است که ثنوی و دوگانه‌پرست نبوده و غرضش آن نبوده است که از تعلیمات ظاهری زرتشتیان پیروی کند، بلکه خود را با گروهی از حکیمان ایران یکی می‌دانست که اعتقادی باطنی مبتنی بر وحدت مبدأ الهی داشتند که به عنوان سنتی نهایی و سری در مذهب زردشتی وجود داشته است. چنانکه خود وی نوشته است: «در میان ایرانیان قدیم گروهی از مردمان بودند که به حق رهبری می‌کردند و حق آنان را در راه راست رهبری می‌کرد، و این حکیمان باستانی به کسانی که خود را مغان می‌نامیدند شباهت نداشتند، حکمت متعالی و اشراقی آنان را که در حالات و تجربیات روحانی افلاطونی و اسلاف وی نیز گواه بر آن بوده است، ما دوباره در کتاب حکمت‌الاشراق زنده کرده ایم.»^(۱۲)

با وجود این نباید چنین پنداشت که سهروردی با بهره‌برداری از این همه منابع مختلف نوعی مکتب‌تقاطی تأسیس کرده است. بلکه وی خود را کسی می‌داند که آنچه را که حکمة‌الدینة و الحکمة‌المتیقة نامیده از نو حالت وحدتی بخشیده است. وی چنان معتقد بود که این حکمت کلی جاودان است که به صورت‌های مختلف در میان هندیان و ایرانیان و بابلیان و مصریان و نیز در میان یونانیان تا زمان ارسطو وجود داشته است. حکمت ارسطو در نظر سهروردی آغاز فلسفه یونانی نبوده بلکه پایان آن بوده است، و به عقیده وی ارسطو با محدود کردن حکمت به جنبه استدلالی، میراث قدیمی را به نهایت رسانیده است.

اعتقاد شخصی سهروردی

به طوری که شیخ شهاب‌الدین یحیی

سهروردی در مقدمه کتاب خود نوشته است از لحاظ مذهبی از ثنویت مجوس و الحادمانی دوری و بی‌زاری می‌جوید و خود را میرا از این امر می‌داند و می‌گوید: منظور از نور و ظلمت همان ثنویتی که به مجوسان کافر و مانیان ملحد نسبت می‌دهند نیست، و رمزی است از چیزی دیگر. از این بیان معلوم می‌شود که وی در معرض این اتهام بوده است که به احتمال او را مجوس یا مانوی می‌شمردند و با صراحتی که خود شیخ دارد محلی برای این که وی را زردشتی بدانیم باقی نمی‌ماند. ولی از مطالب کتاب حکمة‌الاشراق و رساله‌های دیگر او می‌توان فهمید که شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی (عاشق) را مذهب و ملت جدا بوده است، و آن مذهب و آیین حقیقت‌پرستی است و آیین عشق است، عشق به حق و وصال به معشوق حقیقی.

- ۱- سهروردی فیلسوف را با صوفیان هم‌نامش شیخ عمر سهروردی و ابونجیب سهروردی که شهاب‌الدین نیز لقب داشته و در قرن هفتم هجری می‌زیسته‌اند نباید اشتباه کرد.
- ۲- تاریخ وقوع شهادت شیخ اشراق را برخی از نویسندگان از سال ۵۸۱ تا ۵۸۷ ثبت کرده‌اند، ولی صحیح‌ترین آنها سال ۵۸۷ هجری است که مورد تأیید بیشتر محققان می‌باشد.
- ۳- سه حکیم مسلمان، نگارش دکتر سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام، صفحه ۶۶-۶۹.
- ۴- فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمة‌الاشراق، تألیف سیدمحمدکاظم امام، صفحه سه مقدمه.
- ۵- برای اثبات این موضوع رجوع شود به مقایسه افکار فلسفی زرتشت با سقراط و افلاطون) در کتاب «سهروردی، شهید فرهنگ ملی ایران» تألیف رفیع.
- ۶- تاریخ فلسفه اسلامی، تألیف هانری کوربن فرانسوی، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، صفحه ۲۵۷.
- ۷- میکایل، به عنوان فرشته پیروزی نامیده شده است.
- ۸- تاریخ فلسفه اسلامی، تألیف هانری کوربن، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، صفحه ۲۶۲.
- ۹- سیر فلسفه در ایران، اثر علامه محمداقبال لاهوری، ترجمه دکتر امیرحسین آریان‌پور، صفحه ۹۳.
- ۱۰- فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمت‌الاشراق، تألیف سیدمحمدکاظم امام، صفحه ۴۴ دیباچه.
- ۱۱- سهروردی، در آغاز داستان غربت غریبه نوشته است که این‌سینا به سرچشمه‌های حکمت اشراق رسیده ولی به طور کامل به اکتشاف آن توفیق نیافته بوده است.
- ۱۲- کلمه التصوف نسخه کتابخانه راغب، شماره ۱۴۸۰، ورق ۴۷۰.